



راینهارد کوزلک (Reinhard Koselleck)  
تاریخدان و تئوریسین معروف در نظریه‌ای که اخیراً ارائه داده است می‌گوید: «تاریخ در کوتاه مدت توسط فاتحان به وجود می‌آید اما شناخت تاریخی در دورانی‌های بعد به دست شکست خوردگان ساخته و پرداخته می‌شود». به عقیده او شناخت‌های تاریخی يك مورخ نه تنها به متدوروشی که او به کار می‌برد بستگی دارد بلکه تجارب تاریخی مورخ نیز در این مقوله سهم بسزایی دارد.  
بنا به عقیده کوزلک:

«تاریخ در کوتاه مدت بر اساس نتیجه فشرده يك اتفاق و رویدادی که در اثر نیرو و تلاش يك فرد، به عنوان فاتح، پایه‌ریزی شده است، به وجود می‌آید. اما وقتی این فاتحان در درازمدت توسعه و پیشرفت خود را سرنوشت سازان الهی یا در راهی غیرارادی از جمله نیل به کشور ملی و یا آزاد پداند تا بدان وسیله پیروزی خود را تاریخی و قانونی جلوه دهند، آنوقت است که به آسانی به راه تغییر فرم و مسیر گذشته سوق داده می‌شوند ...»

اما در مورد شکست خوردگان می‌توان گفت اینها پس از شکست ابتدا همه چیز را برخلاف تصور خویش، یعنی برخلاف آنچه که قبلاً برای نیل به مقصود طرح‌ریزی کرده و بدان امیدوار بودند، می‌بینند. آنگاه دچار سردرگمی شده و از درک علل شکست خود قاصر می‌شوند تا این که دلیلی بیابند که چرا همه چیز بر خلاف میل آنها صورت گرفته است؟

کوزلک در پایان مطالب فوق از اظهار چنین نظری نیز اغماض نمی‌کند که:  
این ادعا، که مطالب موجود در تاریخ توسط

اشاره  
مقاله‌ای را که در زیر مطالعه می‌کنید ترجمه‌ای است از مطلبی که تحت عنوان

#### Bemerkungen Zum Exildasein Emirs Von

Buchara in Efgghanistan در نشریه Forschungforum به چاپ رسیده است. مولف مقاله آقای Reinhard Eisener از استادان بخش شرق شناسی دانشگاه بامبرگ است.

این نشریه تحقیقات استادان و پژوهشگران بخش شرقشناسی دانشگاه بامبرگ آلمان را چاپ و منتشر می‌کند. چاپ آن به صورت مرتب نیست و می‌توان گفت يك «گاهنامه» است. به طوری که آقای پروفیسور فراگنر، رئیس بخش شرقشناسی دانشگاه بامبرگ، در پیش درآمد نشریه می‌نویسد: «هر وقت تحقیقات و گزارش کارهای پژوهشی استادان بخش شرقشناسی به حد يك نشریه برسد، چاپ و منتشر می‌شود.»

این مقاله که توسط آقای دکتر مهدی روشن ضمیر، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بن - آلمان، ترجمه شده از سوی رایزنی فرهنگی کشورمان درین برای چاپ در ادبستان ارسال شده است.

# آخرین امیر بخارا

● راینهارد ایزنر

● ترجمه دکتر مهدی روشن ضمیر

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بن

شکست خوردگان به دست می‌آید. دال بر این نیست که هرانچه آنها در تاریخ می‌نویسند کامل باشد و یا نتیجه بهتری بدهد.

ملت مغلوب پیوسته به گذشته خود به طور عمیق نظر می‌اندازد و به نظر می‌رسد که می‌تواند به شکست خود تن داده و آن را بپذیرد. اما این امر به ندرت یافت می‌شود. از طرف دیگر مواردی هم پیدا می‌شود که در آن ملت مغلوب خود را در شکست خویش مقصر ندانسته و کسان دیگری را مسئول آن قلمداد می‌کنند و یا آنکه اصولاً شکست خویش را بروز نداده و خود را مغلوب نمی‌شناسند. آنگاه به تکاپو افتاده و سعی می‌کند تا در داخل و خارج به حالت تبعید درآمده و کورکورانه و بدون برنامه راهی برای مبارزه علیه فاتح پیدا کند. لذا کوشش می‌کند تا برای به دست آوردن موقعیت از دست داده‌ی خویش راهی بیابد. اما این تلاشی مذبحخانه علیه دشمنی است که محکم و پا برجا بر مسند آنها تکیه زده است.

بهترین مصداق برای این نوع، زندگی آخرین امیر بخارا در تبعید است. در آغاز به شرح مختصری در باره موقعیت تاریخی بخارا می‌پردازیم.

امیر نشین بخارا تا سپتامبر سال ۱۹۲۰ ظاهراً استقلال خود را حفظ کرده بود. اما در همان سال آخرین امیر بخارا ناچار شد پرائر فشار خارجی از حکومت کناره گیری کند. از آن پس شهر بخارا به تدریج تحت نفوذ سیاسی روسها قرار گرفت و به عنوان بخشی از کشور بزرگ جمهوری سوسیالیستی درآمد و پیوسته دچار آشوب شد. لذا میان اطرافیان و درباریان

مرتجع امیر بخارا با آزادیخواهان و اصلاح طلبان که خود را «جدیدی» می‌نامیدند، آتش جنگ شعله‌ور گردید. سید عالم خان امیر بخارا، که تا آن زمان حاکم مطلق و مستبد بخارا بود، با همکاری اطرافیان با شدت در برابر تجدد خواهان، که در اقلیت بودند ایستاد. اما دیری نماند که تجدد خواهان با کمک ارتش سرخ، امیر را از حکومت خلع کردند.

در اوائل سپتامبر ۱۹۲۰ زترال فرونسه (Frunze) به شهر بخارا حمله کرد امیر با سپاهیان کم و بدون سلاح به مبارزه و دفاع برخاست اما دفاعش بی نتیجه ماند و ناچار شد به سرزمینهای شرقی بخارا فرار کند و بالاخره در سال ۱۹۲۱ به افغانستان پناه آورد. در تواریخ و ادبیات آن دوران، در باره حوادثی که تا این تاریخ رخ داده مطالبی به طور اغراق آمیز نوشته شده است. اما آنچه مسلم است این است که امیر بخارا زنان حرمسرا را در بخارا گذاشت و فقط پسری را که ندیم او بود با خود برد. او به علاوه، برای خوشگذرانی خود و همراهانش تعدادی دختران جوان را نیز همراه داشت. البته در اینجا ذکر چنین مسائلی که نام امیر بخارا را لکه‌دار می‌کند مورد توجه من نیست بلکه نکته مهم ذکر سرگذشت و سرنوشت او است. مطلب دیگری که حس کنجکاوی مرا تحریک می‌کند این است که میل دارم بدانم وضع بخارا در دهه دوم آن قرن از دید اطرافیان امیر و همراهان وی که در بخارا بسر می‌بردند چگونه بوده است. در این مورد، اسناد تاریخی روسها به طوری که تحقیق کردم، چندان جالب نبوده و مطالب مهمی به دست نمی‌دهد. تنها موضوعی که در این اسناد بدان اشاره شده این است که امیر بخارا آلت دست امپریالیسم انگلستان است. گاهی هم او را بازیچه دست قاشیستهای آلمان - ژاپن

قلمداد کرده‌اند و در برخی از این اسناد، امیر را به عنوان یک عروسک خیمه شب بازی که از طریق امریکا و انگلستان هدایت می‌شود، معرفی نموده‌اند. در حال این مطالب چیز مهمی به دست نمی‌دهد که روشن شود امیر بخارا چه عملیاتی انجام داده و چه سیاستی را مدنظر داشته است. البته تا اندازه‌ای به تحریکات او علیه نفوذ سیاسی روسها در آسیای مرکزی اشاره شده است. امیر بخارا بنا بر این نوشته‌ها در نظر داشته است که با همکاری و یاری ابراهیم بیگ دوباره تاج و تخت خود را به دست آورد. در ۱۹۲۹ عبدالرحمن حاجب اف یکی از سیاستمداران تاجیکی در کتابش «جمهوری هفتم: تاجیکستان» که یکی از بهترین منابع و مأخذ در این زمینه است، چنین می‌نویسد:

«به طوری که بایرهای تازه وارد اظهار می‌دارند عالم خان تخت سلطنتی خود را در سر راه کابل به جلال آباد در کنار مخزن آبی که ساخته است قرار داده و هر روز همانطور که در بخارا مرسوم بود، در ساعت هفت بامداد پیشاپیش چند تن از پیشخدمتهای خود به آنجا رفته و روی تخت جلوس می‌کند و مشغول صدور فرمان می‌شود. فرامین امیر بخارا صرفاً به طرز و نحوه تقسیم آب و مقدار آبی که در مشکها حمل می‌شدند، مربوط بوده است.

حاجب اف، فرامین صادره‌ی امیر بخارا و رفتار او را شبیه به کارهای یکی از بیگهای سابق تاجیکستان می‌داند که در دوران حکومتش همیشه به فرمان دادن عادت کرده بود و وقتی از کارش برکنار شد دیگر قادر نبود زندگی خود را با زندگی مردم عادی تطبیق بدهد و آسوده خاطر باشد. بیگ نامبرده برای آنکه حس فرمانروایی خویش را تسکین دهد آب انباری ساخته و هر روز درکنار آن می‌نشست و به سقاها و اشخاصی که برای بردن آب بدان محل می‌آمدند، امر و نهی می‌کرد. یک روز چندتن از کسانی که برای بردن آب آمده بودند وقتی مورد مواخذه بیگ قرار گرفتند متفقاً وی را به داخل آب انبار انداختند و باعث مرگش شدند.»

ممکن است این حکایت برای مورخان جالب باشد اما برای نگارنده مطلب مهمی به نظر نمی‌آید و حس کنجکاوی من را در مورد اعمال و زندگی سید عالم خان در دوران پناهندگی ارضاء نمی‌کند. آنالوئیزه سترونک که یک روزنامه نگار آمریکایی است در سال ۱۹۲۹ به آسیای مرکزی جمهوری شوروی سفر کرده و در باره فرار امیر بخارا و سقوط دولتش مطالب جالبی عنوان کرده از جمله در باره زندگی امیر بخارا پس از فرار نوشته که وی هنوز زنده است و در کابل به تجارت پوست گوسفند اشتغال دارد.

این گزارش گرچه چندان مهم نیست ولی در عین حال گویای مختصری از زندگی امیر بخارا در تبعید است که مجدداً بدان اشاره خواهم کرد. متأسفانه در تحقیقات نویسنده‌ان غربی نتوانستم مطالب مهم و جالبی به دست آورم چون در این نوشته‌ها مطالب مهم به صورت مختصر ذکر شده و از آنها صرف نظر شده است. پژوهشگران و محققان در مورد امیر بخارا زیاد دقت عمل به خرج نداده‌اند چون

به نظر آنان زندگی یک سلطان مخلوع و فرازی از لحاظ سیاسی و تاریخی چیز جالبی که بتوان در باره آن مطلب تاریخی و سیاسی نوشت، نبوده است، تنها ماخذ و منبعی که در باره کارها و زندگی سیاسی امیر بخارا در تبعید مطالب مهمی بدست می‌دهد آرشیو لندن است. این آرشیو هم دارای اسناد معتناهی در این مورد نیست و چنانچه به نظر می‌رسد سال به سال گزارشهای مربوط به امیر بخارا مختصرتر شده است.

تاریخ مرگ امیر بخارا را من در نشریه Who's who (شماره سال ۱۹۴۰) که در افغانستان به زبان انگلیسی چاپ می‌شده و مورد استفاده سفارت انگلیس در کابل بوده است به دست آورده‌ام. گزارشهای مختصر و مفید این نشریه که جهت استفاده ادارات و دفاتر مرکزی حکومت هند و انگلیس منتشر می‌شده است به اندازه‌ای جالب است که میل دارم شمه‌ای از آن را به نظر خوانندگان برسانم:

سیدعالم خان امیر بخارا در ماه آوریل سال ۱۹۲۱ همراه دو بیست نفر از همراهانش به دهکده مرادیک نزدیک کابل وارد شد. چنین شایع بود که امیر نسبت به بلشویکها و جمال پاشا نظر خصومت آمیزی دارد. از این رو قبل از حمله بلشویکها به بخارا، سیدعالم خان پیشدستی کرد و به میزان بسیار زیادی پوست بره ترکی به انگلستان صادر کرد. در پیشاور مبلغ دو میلیون روبیه که از فروش این پوستها فراهم آمده بود تحویل نماینده امیر بخارا شد. از این بول مبلغ پانصد هزار روبیه در ماه مه ۱۹۲۱ جهت کمک مخارج زندگی امیر به کابل ارسال گردید. در آن زمان وی میهمان امیر کابل (امان الله خان) بود و ماهیانه مبلغ ۱۴۰۰۰ روبیه جهت مخارج خود دریافت می‌کرد. امیر کابل قلعه فتورا نیز که در دره چهارده قرار داشت برای سکونت در اختیارش گذاشته بود.

سیدعالم خان دو سال ۱۹۲۳ تقاضای ویزا برای سفر به هندوستان کرد اما دولت هند نسبت به تقاضای وی نظر موافق نشان نداد. آنگاه وی در پاییز سال ۱۹۲۵ سفری به قندهار کرد.

در میان مردم چنین شایع بود که سیدعالم خان در هنگام زمامداری شخصی خونخوار و بیرحم بوده است. وی در سال ۱۹۲۵ هنوز در کابل در حالت تبعید به سر می‌برد و وضع زندگیش مناسب نبوده و با او مانند یک زندانی رفتار می‌شده است. وضعیت مزاجی او بسیار وخیم و تقریباً از هر دو چشم نابینا شده بوده است. در نوروز سال ۱۹۲۷ (مصادف با اول دسامبر) (؟) ظاهرشاه و وزیرش محمد هاشم خان به دیدار سیدعالم خان رفتند و با او به گفت‌وگو پرداختند. امیر بخارا اظهار غم و اندوه کرده از آنکه حکومت و امارت خویش را از دست داده متأسف بوده است.

در اینجا شرح زندگینامه حکمران مخلوع پایان می‌یابد. در اختتام این زندگینامه جمله زیر در حاشیه گزارشها قید شده است: «امیر در ۴۴/۴/۲۹ در کابل وفات کرد.»

گزارش فوق بیانگر این مطلب است که امیر بخارا، حمله پلشویکها و خلع خود را از امارت پیش‌بینی می‌کرده چون در غیر اینصورت لزومی نداشته تا برای تأمین مخارج خود در خارج پول فراهم کند. سیدعالم خان پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مبلغ ۱۵۰ میلیون روبل روسی از بانک دولتی برداشته و توسط میلر نماینده دولت روسیه در بخارا به شخصی به نام ایوان شتاخیف تحویل داده بود. ایوان شتاخیف این مبلغ را در بانکهای فرانسه و انگلیس پس‌انداز کرده بود. سیدعالم خان در ماه اکتبر ۱۹۱۷ نیز از همین طریق مبلغ ۳۲ میلیون روبل دیگر در بانکهای فوق‌الذکر به حساب خود واریز کرده بود.

البته معلوم نیست که امیر بخارا بعدها از این پولها استفاده کرده است یا نه. چون به هنگام فرار سیدهای بانکی نخستین حواله را در بخارا فراموش کرده و تا آن زمان هم قبضه‌های رسید حواله دوم را از بانکها دریافت نکرده بود.

سیدعالم خان از افغانستان بارها کوشش کرد تا این پولها را دریافت نماید اما موفق نمی‌شد و تجارت پوست او هم به طریق زیر انجام می‌گرفت:

سیدعالم خان تعداد ۱۶۵۰۰۰ پوست بره صادراتی خود را به سه تاجر بخارایی تحویل داده بود. این تاجر ۱۵۰۰۰ پوست را در بمبئی و بقیه را در لندن به فروش رساندند و پولهایی را که از فروش این پوستها گرفته بودند در سال ۱۹۲۲ در یکی از بانکهای بمبئی به حساب مخصوصی واریز کردند چون عقیده داشتند که این پول متعلق به ملت بخارا بوده و تحویل آن به امیر بخارا جنبه قانونی ندارد. از این رو امیر بخارا در بهار همان سال در دادگاه پیشاور از این سه تاجر شکایت کرده، ادعای خسارت نمود. دادگاه رأی داد که به موجب آن از مبلغ فوق دویست هزار روپیه سهم تاجر مذکور، پنجاه هزار روپیه به امیر بخارا داده شود و بقیه آن مبلغ برای مدت سه سال در امانت بانک گذاشته شود و از این مبلغ هفتصد هزار روپیه به نام امیر باقی بماند. دادگاه مزبور از کل آن مبلغ پانصد هزار روپیه را به حساب «رفاه مردم بخارا» ریخت.

امیر بخارا در سال ۱۹۲۵ با تاجر مزبور صلح کرده و با آنها یک شرکت بازرگانی تأسیس کرد و به وسیله تجارت در سال ۱۹۲۷ بیست درصد دیگر به اصل سرمایه افزوده شد.

به طوری که گزارشها و منابع فوق نشان می‌دهد سیدعالم خان در تبعیدگاهش پول کافی در دسترس داشته و برای مخارج خود و اطرافیان در مضیقه مالی نبوده است اما سرمایه وی برای تجهیز قوا و مخارج جنگهای پارتیزانی علیه پلشویکهای روسی کفایت نمی‌کرده و همین امر سبب می‌شده که وی برای تأمین این مخارج از دیگران تقاضای کمک مالی و تجهیزاتی نماید. اما او موقعیت ضعیف سیاسی و محیط اطراف خویش را درست پیش‌بینی نکرده بود. بنابراین در عمل، محاسباتش غلط درآمد. دولت افغانستان گرچه نظر موافقی به او و سیاستش داشت اما خیلی زود از هرگونه کمک و مساعدت دریغ کرد و فقط در خفا همکاری مختصری با او داشت. دولت افغانستان به سبب معاهده‌ای که در سال ۱۹۲۱ با جمهوری سوسیالیستی شوروی بسته بود در مورد دادن کمک به سیدعالم خان دستش کاملاً بسته بود و هرگونه کمکی سبب بروز اختلاف با شوروی می‌شد.

تنها امیدی که سیدعالم خان داشت یاری و کمک دولت انگلستان بود و به همین جهت هم از بدو ورود به کابل درصد برآمد تا به هندوستان برود و در آنجا ارتباط مستقیم با دولت انگلیس برقرار کند. لذا دو ماه پس از ورودش تصمیم گرفت تا به بهانه حج به مناطق تحت نفوذ انگلستان راه یابد. دولت انگلستان نه تنها به این کار مخالف بود بلکه دستور داده بود که از ورود وی به سفارت انگلیس در کابل نیز جلوگیری به عمل آید. اما سیدعالم خان از این عمل مأیوس نشده و در نامه‌ای که به شاه انگلستان نوشته و در آن او را «برادر» خود خطاب کرده بود مجدداً تقاضای کمک کرد و چنین نوشت:

«امیدوارم که در این لحظات احتیاج و نیازمندی، اعلیحضرت پادشاه انگلستان دوستی و محبت خود را نسبت به من به اثبات برساند و از دولت خود بخواهد که مبلغ یکصد هزار پوند انگلیسی به عنوان قرضه دولتی، بیست هزار قیضه تفنگ با گلوله، سی توپ و گلوله و ده هواپیما با وسایل یدکی در اختیارم گذاشته شود. چنانچه دولت انگلستان در اسرع وقت این کمک را به من برساند موجب کمال خوشوقتی من خواهد شد. شما بخوبی می‌دانید که چگونه می‌توان با روسها مقابله کرد. موجب نهایت سپاس من خواهد شد چنانچه دو هزار سرباز مسلح هم به کمک من بفرستید. این عمل رشته مودت و دوستی میان ما را مستحکم‌تر خواهد نمود.»

به این نامه به طور یقین پاسخی داده نشده است و چنانچه پاسخی هم وجود داشته باشد نگارنده از آن اطلاعی ندارد. در منابعی که در اختیار دارم فقط اظهاراتی از کارمندان اداره روابط خارجی که در این مورد نوشته‌اند موجود است. در این نوشته‌ها ذکر شده است که دولت انگلستان از دادن هر نوع کمکی به سیدعالم خان خودداری کرده است چون به عقیده آنها این کار یک ماجراجویی احمقانه بوده و بهانه‌ای برای جنگ به دست می‌دهد.

امیر بخارا در سالهای بعد هم به طور مداوم سعی کرد تا افغانستان را ترک کند ولی تیرش به سنگ می‌خورد یعنی نه تنها به او اجازه خروج داده نمی‌شد بلکه مراقبت از او نیز شدیدتر می‌شد.

در سال ۱۹۲۳ موقمی که امیر بخارا در جلال‌آباد به سر می‌برد سفیر انگلیس در کابل اظهار نگرانی کرد که ممکن است سیدعالم خان از نزدیک بودن به سرحد، سوءاستفاده کرده و افغانستان را ترک کند.

هنگامی که انور پاشا ژنرال ترک در بخارا ظاهر شد با همکاری باسماچیا علیه روسها جنگید و بالاخره به قتل رسید. سیدعالم خان موقع را برای نشان دادن نقش موثر خود در سیاست منطقه مناسب دانسته در نوامبر سال ۱۹۲۲ به انجمن ملل، دولتهای آمریکا، انگلیس، ژاپن، چین، ترکیه و ایران نامه نوشت و موقعیت مناسب برای نجات بخارا را گوشزد نمود. سیدعالم خان در این نامه‌ها شرح داده بود که چگونه انور پاشا از احساسات مذهبی مسلمانان بخارا و ترکستان و خیره استفاده کرده و به یاری مجاهدین شتافته است. سیدعالم خان در نامه‌اش علل شکست انور پاشا در جنگهای باشکوه علیه پلشویکها را نداشتن کارخانه اسلحه‌سازی و فقدان روزنامه‌های شخصی اعلام کرده بود. جنگجویان باسماچی با

وجود کوشش فراوان در سالهای جنگ با روسهای سرخ هیچگونه کمکی دریافت نکردند. سیدعالم خان هم در طی این مدت ارتباط خود را با ابراهیم بیگ قطع نکرده و پیوسته سعی می‌کرد تا روحیه او را با اعطای مکرر القاب و نشانهای لیاقت تقویت نماید. اما این دلگرمیها نتیجه‌ای نداشت و روز به روز نیروی مقاومت باسماچیا کاهش می‌یافت تا آنجا که ابراهیم بیگ ناچار شد در سال ۱۹۲۶ مرکز خود را ترک کرده به افغانستان پناه ببرد و در کنار امیر بخارا موقتاً سکنی گزید. در سال ۱۹۲۹ بچه سقا در افغانستان انقلاب کرده و شاه امان الله خان را از سلطنت خلع کرد. با رفتن امان الله خان به خارج از کشور آخرین امید سیدعالم خان تبدیل به یأس گردید. در همین زمان جریانات سیاسی و فعالیتهای باسماچیا در شرق بخارا که آن وقت بدان نام «تاجیکستان شوروی» داده بودند دوباره به اوج خود رسیده بود. ابراهیم بیگ در شمال افغانستان به حمایت بچه سقا برخاست اما حکومت بچه سقا بیش از نه ماه طول نکشید زیرا ولیمهد افغانستان علیه او قیام کرد و پس از پیروزی به نام نادرشاه به تخت شاهی افغانستان جلوس کرد.

ابراهیم بیگ با به تخت نشستن نادرشاه موافقت نکرده با طرفدارانش مدت‌ها با سپاه دولتی افغانستان به مبارزه پرداخت و همزمان با این زد و خوردها که گاهی هم به ساخلوهای روسی حمله کرده و آنها را به زحمت می‌انداخت، ارتش افغانستان با فشار دولت شوروی به نیروی خویش افزوده و موفق شد ابراهیم بیگ را در ماه مارس ۱۹۳۰ شکست دهد. ابراهیم بیگ با سی نفر از همراهانش از آمودریا گذشته و چند ماه جنوب تاجیکستان به ویژه مرکز آن استان دوشنبه را مورد تاخت و تاز قرار داد اما بالاخره در ۲۳ ماه ژوئن ۱۹۳۱ با ۴۵۵ نفر از همراهانش به اسارت درآمد.

در اینجا گزارشهای مربوط به امیر بخارا تقریباً متوقف می‌گردد و در ماه اوت ۱۹۴۱ سفیر انگلیس در کابل گزارشی می‌دهد که طبق آن یک فرد آلمانی درصدد برآمده که با امیر بخارا تماس حاصل نماید اما به او خبر رسید که امیر نابینا شده و دیگر علاقه‌ای به فعالیتهای سیاسی ندارد.

از خود امیر هم نوشته‌ها و مطالبی باقی مانده است که بسیار جالب است. از جمله مطالبی است که وی در یک مقاله تحت عنوان «La voix de la Boukharie opprimée» (صدای مردم اسیر بخارا) با تیراژ هزار شماره که در سال ۱۹۲۹ در پاریس به چاپ رسانده و به هزینه خود به فرمان اعلیحضرت سیدعالم خان امیر بخارا توسط نماینده رسمی ایشان ژنرال حاجی یوسف بای مقیم بای منتشر شده بود. این مقاله از دو بخش تشکیل می‌شد: بخش نخست این مقاله درباره مطالبی بود مربوط به «وضعیت امیرنشین بخارا» که در سپتامبر ۱۹۲۷ خطاب به «شورای عالی انجمن ملل متحد» نوشته شده و ارسال گردیده بود. در این بخش اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بخارا در زمان حکومت سیدعالم خان تشریح شده بود اما راجع به اوضاع بخارا پس از ادغام آن به جمهوری سوسیالیستی شوروی اشاره مختصری شده بود. در این جا امیر خود را کما فی السابق حاکم و فرمانروای رسمی و قانونی بخارا دانسته و ابراز داشته بود که عموم مردم بخارا تنها او را به امارت و فرمانروایی قبول دارند.

اما عکس العمل رسمی در این باره نشان داده نشد یعنی می توان گفت که مطالب ذکر شده در مقاله فوق تنها ادعای سید عالم خان بوده است و بس و شورای عالی انجمن ملل متحد در ژنو هم اهمیتی به آن نامه نداده بود. حاجی یوسف بای مقیم بای در حاشیه ای که بر مقاله مزبور نوشته است چنین آورده: «پس از آنکه من وظیفه خویش را با موفقیت انجام دادم وظیفه دیگری بر عهده من نبود جز آنکه به مردم اروپا برسانم که ملت بخارا فرمانروای قانونی خود را از دست داده و حاضر نیست در مقابل يك قدرت خارج سر فرود آورد و به هیچوجه میل ندارد نسبت به قانونی جز قانون شرع تعظیم کند و از آن اطاعت نماید.

این ادعاهای خیال انگیز و ایده آلی امیر و حاجی یوسف بای به هیچوجه با وضعیت واقعی آن زمان بخارا وفق نمی داد. در افواه سیاسی اروپا چنان شایع بود که امیر بخارا آن طور که فکر می کند در میان مردم بخارا طرفدارانی ندارد و از آن گذشته دیگر سرزمین بخارایی وجود ندارد که وی خود را فرمانروای آن بدانند چون بخارا مدتها بود که جزو یکی از جمهوریهایی سوسیالیستی شوروی درآمده بود.

در سال ۱۹۲۵ دولت شوروی ایالات آسیای مرکزی را بنا بر جمعیت و ملیت تقسیم بندی کرده بود. (همان تقسیم بندیهایی که در حال حاضر نیز وجود دارد).

در مقاله صدای مردم اسیر بخارا، مطالب بیشتر مربوط به موقعیت اسفناک مردم بخارا و تاریخ بدبختی آنان آمده است. در بخشی از آن مقاله سقوط حکومت بخارا در سال ۱۹۲۰ و فرار سیدعالم خان به افغانستان برای دریافت کمک و به دست آوردن حق قانونی وی یعنی حکومت مجدد بخارا، چگونگی استقبال گرم امان الله خان، شاه افغانستان و در اختیار نهادن يك قصر برای سکونت او نوشته شده است. در قسمت دیگر این مقاله امیر بخارا خود را مظلوم دانسته و اظهار امیدواری می کند که با یاری دوستان حکومت بخارا را که حق قانونی اوست دوباره به دست خواهد آورد. در اینجا چند سطری از این مقاله ذکر می شود:

«هنگامی که دشمن از موقعیت بخارای شرقی کسب اطلاع کرد به تمرکز قوای نظامی خود در آن منطقه مشغول شد، آنگاه در سال ۱۹۲۵ وقتی قوای کافی فراهم آورد ناحیه شرقی بخارا را مورد حمله قرار داده ابراهیم بیگ امیر لشکران استان را غافلگیر کرد. در این جنگ، که ۲۵ روز به طول انجامید، عده زیادی کشته شدند. ابراهیم بیگ با سرسختی و دلآوری به دفاع پرداخته و موفق شد دشمن را به سختی شکست داده عده زیادی از سربازان روسی را کشته و تار و مار کند. پس از فرار بلشویکها مقدار معتناهی غنایم جنگی به دست ابراهیم بیگ افتاد. از جمله این غنایم می توان چند توپ و مسلسل، ۱۸۰۰ تفنگ، يك میلیون و پانصد هزار فشنگ، دو ارابه جنگی و دو هواپیما را نام برد. دو هواپیمای مزبور توسط تفنگداران ابراهیم بیگ سقوط کرده بودند. از داخل این هواپیماها نیز چند قبضه هفت تیر ماوزر به دست آمده بود.

لیست کامل و دقیق غنایم مزبور جداگانه برای من ارسال شده است.

مطالب قید شده در این مقاله می تواند قابل قبول باشد چون ترجمه دقیق و جامعی از گزارش ابراهیم بیگ در دست است که عبارات زیر در آن قید شده است:

«بدین وسیله به اعلیحضرت تبریک گفته عرض می شود که ما دو هواپیمای بلشویکها را که غیر از خلبانها حامل چند افسر روسی نیز بودند، مورد هدف قرار داده آنها را نابود کردیم. ما موفق شدیم شش سرنشین این هواپیما را بکشیم و لباسها و اشیاء قیمتی آنها را به نفع خود ضبط نماییم. این هواپیماها چنان خرد و متلاشی شده بودند که دیگر قابل استفاده نبودند لذا ما آنها را زیر خاک مدفون کردیم. فردای همان روز ما به سه کامیون که حامل اسلحه برای ارتش مقیم در ناحیه کلاب

بود حمله کردیم و دو کامیون را متوقف و متصرف شدیم. اما کامیون سوم موفق شد فرار کند. ما سرنشین کامیونها را که ده نفر بودند، کشته و محموله آنها را برداشتیم و سپس کامیونها را به آتش کشیدیم. چند روز بعد يك افسر روسی را به گروگان و اسارت گرفتیم تا او را در مقابل پرداخت پول زیاد آزاد

نماییم. چندی بعد يك افسر بلشویکی برای آزاد کردن آن اسیر با میلیتی پول نزد ما آمد. اما یکی از همکاران من به نام عائشمراد اسیر مزبور را کشته بود. آن افسر بلشویکی بدون پرداخت پول و آزاد کردن اسیر ناچاراً بازگشت و من دستور دادم تا عائشمراد را اعدام کنند.

این روزها جنگ و زد و خوردی رخ نمی دهد و ما فقط گهگاهی به اردوگاههای بلشویکها یورش برده و مقداری غنیمت بدست می آوریم و بازمی گردیم.

در اینجا می توان تصور کرد که متن این گزارش - هر چند در چند جا حقیقی به نظر می رسد - با نوشته های امیر بخارا شباهتی نزدیک داشته باشد. یعنی هر دو وقایع را مثبت تر از آنچه واقعیت داشته است جلوه داده اند. اما نوشته های امیر بخارا در مقابل گزارشهای ابراهیم بیگ ضعیفتر بوده و جنبه مضحکی به خود گرفته است. فتوحات درخشان و تصنیعی که در دفتر خاطرات امیر سابق بخارا نوشته شده است عکس العملی است از سرنوشت وی. عالم خان شکستهای پیاپی نصیبش شده و قدرت خود را از دست داده است. در اواخر زندگی برای او چیزی جز حسرت و نومیدی باقی نمانده است. وی در يك چنین موقعیتی حاضر نبوده و نمی خواسته که شکست خود را باور کند و حقیقی بداند و بر عکس شکستها در نظر او به صورت پیروزی رویایی درآمده بود. اما شکست خوردن و اقرار واقعی به شکست، احساس مخصوصی در انسان به وجود می آورد که به صورت يك واکنش بروز می نماید. فرد شکست خورده این واکنش را در ذهن خود حلایمی می کند و این عمل به يك نیروی قوی انسانی نیاز دارد که در وجود انسانها به ندرت یافت می شود.

